وقف و تعدیل ثروت (وقف و ارکان و شروط آن)

طباطبائی، محمد تقی

فقها پس از تعریف وقف و بیان مقصود از آن،چهار موضوع را مورد بحث قرار داده‏اند:

1-کیفیت ایقاف و تحقق و شروط آن

2-واقف

3-موقوف‏علیه و جهت وقف

4-موقوفه

و برای هریک از آنها قیود و شروط و احکام و مقرراتیست که اقتضا داشت قانونهم با پیروی‏ از رویه فقها به ترتیب،احکام هریک از موضوعات مزبوره را ضمن موادی بیان نموده باشد نه‏ آنکه تداخل نموده و احکام آنها را بدون ترتیب صحیح بلکه در یک ماده،احکام موضوعات و فروع‏ مختلفه را درج نماید.

بهرحال مقنن پس از آنکه در ماده 55 وقف را تعریف نموده در مقام بیان کیفیت تحقق آن‏ برآمده و در ماده 56 مقرر داشته(وقف واقع میشود بایجاب از طرف واقف بهر لفظی که‏ صراحتا دلالت بر معنی آن کند و قبول طبقه اول از موقوف‏علیهم یا قائمقام قانونی آنها درصورتی‏ که محصور باشند مثل وقف بر اولاد و اگر موقوف علیهم غیر محصور یا وقف؟؟؟مصالح عامه باشد دراینصورت قبول حاکم شرط است)که با توجه بتعبیر ماده،مطالب زیر از آن استفاده و استنباط میشود:

مقنن با متابعت از نظر بعضی از فقها یا متفقهین و برخلاف نظر جمعی از محققین از فقهای فریقین،وقف را در تمام انواع آن منحصرا بطریق عقد انجام پذیر قرار داده است.

فقهای فریقین در لزوم و شرطیت و تأثیر قبول در انواع وقف اختلاف نظر دارند و مستنبط از بیان غالب قریب اتفاق فقهای مذاهب اربعه این است که قبول را در مطلق وقف شرط ندانسته‏اند و در نظر آنها رکن وقف فقط ایجاب است و آنرا نظیر اسقاط حق دانسته‏اند که احتیاج‏ بقبول ندارد.

فقط در وقف خاص ظاهر بیان بعضی از فقهای عامه این است که آنرا شرط استحقاق موقوف‏ علیه دانسته نه شرط تحقق وقف که اگر قبول کرد استحقاق پیدا میکند و الا فلا. بنابراین اگر وقف کند برزید و بعد از او بر فقیر فقرا اگر زید قبول کرد استحقاق پیدا میکند و اگر قبول نکرد بایستی بمصرف فقرا برسد و ظاهر بیان بعضی از آنها مشعر است که در صورتیکه‏ وقف فقط بر شخص یا اشخاص خاص و معین باشد و از طرف موقوف علیهم قبول بعمل نیاید نظیر وقف‏ مجهول المصرف است که محل و جهت صرف بایستی از طرف حاکم معین شود و مستفاد از ظاهر بیان‏ بعضی از فقهای حنفی این است که گذشته از اینکه قبول موقوف علیه در وقف خاص شرط نیست اگر موقوف علیه ردهم بکند مانعی برای استفاده او از موقوفه نخواهد بود چه رد و قبول موقوف علیه‏ در یک حکم و هر دو فاقد حکم و تأثیر است چه با ایجاب لفظی وقف واقع شده است.

و چون تحقیق و تشریح نظریات و اقوال فقهای مذاهب اربعه گرچه خالی از فایده نیست‏ ولی برخلاف مقصود موجب تطویل است لذا از شرح و بسط نظریات آنها صرف نظر و بطور اجمال‏ آراء فقهای شیعه را مورد توجه قرار میدهیم.

(قبول در نظر فقهای شیعه)

فقهای شیعه در لزوم و شرطیت قبول اختلاف نظر دارند:

بعضی قبول را مطلقا شرط دانسته‏اند که مقنن از آنها پیروی نموده و دسته دیگری در وقف‏ خاص لازم و در وقف عام غیر لازم دانسته‏اند و دسته دیگر مطلقا آنرا لازم و شرط ندانسته و وقف را بطریق ایقاع انجام‏پذیر میدانند و همین اختلاف دلیل قاطعی است که دلیل قاطع و قانع کننده‏ برای شرطیت قبول در مبانی تشریع وقف وجود ندارد.لذا برای قبول یکی از نظرهای مزبور در زمینه اصلاح قوانین بوقف بایستی وجه مرجحی را جستجو نمود.

(ترجیح و وجه رجحان)

با توجه به مبنا و مدارک تشریع وقف در اسلام دلیل قانع کننده مشعر بر انحصار تحقق آن‏ بطریق عقد نیست و اخبار ملاک تشریع وقف از قبیل خبر نبوی(حبس الاصل و سبل الثمر)و غیره‏ گذشته از اینکه اشعاری بر انحصار تحقق و وقوع آن بطریق عقد ندارد ظاهر در تحقق و انجام آن‏ بطریق ایقاع است و عمل حضرت خاتم الانبیاء(ص)در وقف باغاتیکه در مدینه در اختیار آنحضرت‏ قرار گرفته بود1و وقف ائمه اطهار مخصوصا نحوه تعبیر حضرت امیر علیه السلام در وقف ملک‏ ینبع(ینبوع)و وقف عثمان نسبت بچاه(رومه)و اوقاف سایر بزرگان از صحابه و زوجات پیغمبر گرامی که هیچیک مقرون بقبول نبوده‏2مؤید آنست که در اوقاف عامه بدون تردید بطریق‏ (1)مخیرق که از افراد برجسته یهود مدینه بود پس از اسلام خود هفت باغیکه باسامی(1 اعواف‏ 2 صافیه 3 دلال 4 مثیب 5 برقه 6 حسنا 7 مشریه)دارا بود بحضرت خاتم‏الانبیاء واگذار نمود و آنحضرت پس از آنکه مخیرق در جنک احد بدرجه شهادت نائل گردید تمام آنها را بر جهات عامه‏ وقف نمود.

(2)با تأکیداتیکه در موضوع وقف از طرف شارع و پیغمبر گرامی اسلام شده عمل وقف از طرف صحابه و تابعین بحدی وسعت و رواج داشته که بگفته مهاجرین عبد اله،در صحابه از مهاجرین‏ و انصار کسی نبوده که با توانائی برای وقف از آن خودداری نموده باشد و بطوریکه از آثار و متون‏ تاریخی و از جمله سفرنامه ابن جبیرو ابن بطوطه جهانگردان قرن ششم و هفتم ظاهر است موقوفات‏ در ادوار مختلفه در کلیه بلاد و ممالک اسلامی بقدری بوده است که عمده شئون اجتماعی و امور عام المنفعه‏ از کلی و جزئی بوسیله عوائد موقوفات انجام میشد و حتی بر عناوینی از قبیل جبران خطاها و و غفلت کاریهای خدمه و بردگان و رفع مسئولیت آنان در مقابل کارفریان و اربابان موقوفاتی وجود داشته است که ابن بطوطه در سفرنامه خود نسبت بموقوفات دمشق بطور اجمال بیان نموده است ایقاع قابل انجام و صورت‏پذیر است و احتیاج بقبول ندارد و در اوقاف خاصه ممکن است گفته‏ شود بر حسب اختلاف موارد و نحوه وقف مختلف است چه در وقف خاص انتفاع موقوف علیهم و نحوه‏ استحقاق آنها بدو صورت انجام پذیر است:

(الف)بطریق تملیک عوائد و منافع مثل اینکه باغ خود را وقف کند بر اولاد خود که‏ عوائد آن مال آنها باشد که در چنین فرضی با بروز ثمره و محصول عینا بنحویکه مقرر شده مال‏ موقوف علیهم خواهد بود که موقوف علیهم حق فروش و صلح و هبه ثمره و عوائد و محصول را خواهند داشت و واجبات مالی بآن تعلق میگردد و موجب استطاعت و وجوب حج میشود و برای‏ طلب‏کاران ثمره و عوائد حاصل شده قابل توقیف و تأمین و استیفاء دین خواهد بود و بارث‏ منتقل میشود.

و بالجمله جمیع احکام و آثار مالکیت موقوف علیهم نسبت بثمره و محصول و عوائد حاصله‏ جاری و مترتب خواهد شد.

(ب)بطریق تملیک منافع نیست بلکه بطریق صرف ثمرات و عوائد بر موقوف علیهم و انتفاع آنها است مثل اینکه مزرعه و باغ را بر اولاد خود وقف کند که از انگور و گندم آن ارتزاق‏ نمایند یا پاساژ و حمام را وقف کند که عوائد و منافع آنها بمصرف مصالح و حوائج موقوف علیهم‏ برسد که در این فرض مالک محصول مزرعه و باغ و عوائد پاساژ و حمام نیستند بلکه نظیر میهمان‏ فقط مالک استفاده و انتفاع از آنها خواهند بود و در این فرض هیچیک از احکام مترتبه بر ملک‏ بر سهم هیچیک از موقوف علیهم بار نخواهد شد و قابل استیغاء دین از آن نخواهد بود درصورت‏ فوت موقوف علیه قبل از آنکه منافع و عوائد بمصرف او برسد بلکه حتی درصورتیکه قبض کرده‏ باشد منتقل بورثه او نمیشود و بالنتیجه حق انتفاع و منافع عینیه در چنین فرضی از حقوق قابل ارث‏ و بعبارت دیگر مشمول عموم(ما ترک المیت...)نیست چه از متروکات موقوف علیه محسوب نمیشود. و هم‏چنین درصورتیکه عین برای منافع فعلیه(استعمال نه استثمار)وقف شود مثل اینکه عمارت‏ ییلاقی را برای سکونت در موسم گرما یا کتاب را برای مطالعه اقوام وقف نماید.و با اینکه دلیل‏ قانع‏کننده منقول یا سیره و نحوه عملی از اولیای اسلام مشعر بر لزوم قبول موقوف علیه در هر دو فرض‏ مزبور بنظر نرسیده ولی در فرض اول یعنی وقف خاص بطریق مالکیت موقوف علیه نسبت بمنافع‏ موقوفه میتوان حسب القاعده قبول را لازم دانست و شاید کسانیکه قبول را در وقف خاص لازم‏ دانسته‏اند ناظر بمورد وقف بطریق تملیک منافع بوده‏اند نه ناظر بموردیکه عوائد بایستی بمصرف‏ موقوف علیهم برسد.یا موقوف علیهم بطریق استعمال از آن منتفع شوند و چون اوقاف حضرت- رسول و ائمه اطهار وقف بر جهات عامه بوده نمیتواند دلیل بر عدم لزوم قبول در اوقاف خاصه‏ مخصوصا در مورد مالکیت موقوف علیهم نسبت بمنافع قرار داده شود و چه بسا اگر وقف خاص‏ مینمودند با قبول موقوف علیهم توام میگردید.